

مُلکِ «زوزن» در آستانهٔ حمله مغول

در ابتدای امر می‌تواند چنین به نظر برسد که در شناخت عمومی جهان، دوره‌ای گویا و پرآوازه همانند دورهٔ مغول شناخته شده است. ولی این چنین نیست و بسیاری از مراحل و مسایل تاریخ جهانی در این دوره ناشناخته مانده است.

به این ترتیب، از بین موضوعاتی که به حال خود رها شده و پردهٔ ابهام آن را فراگرفته است به مسئلهٔ مُلکِ مَلِکِ زوزن برمی‌خوریم که خطهٔ آن، واقع در جنوب خراسان، از همان ابتدای حملهٔ مغول بر سر راه این مهاجمین قرار گرفت و با وجود عظمت و اهمیت آن در زمان خود به زودی نام مُلک و مَلِک و کرده‌های برجستهٔ او همه فراموش شد.

گفته‌ها و شنیده‌ها، روایات و حکایات، سپس فراموشی و نسیان، با سرعتی تمام ذات و شخصیت این جنگ‌سالار و سیاست‌مدار بزرگ را تحت سیطرهٔ درآورده و پایتخت او، با چنان اشتهاری که در دوران پیش از مغول داشت، به تدریج مبدل به توده‌ای از ویرانه‌های شکل‌باخته گردید. تنها بازماندهٔ سرفراشتهٔ آن استخوان‌بندی مسجد جامع آن است که هنوز هم علی‌رغم خرابی‌ها و ضایعاتی که به آن وارد شده، عظمت خویش را حفظ کرده است. این مسجد عظیم که خود نمایانگر اعمال و آرزوهای بزرگ مَلِکِ زوزن بود همچون بسیاری از کارهای سیاسی او نیمه‌کاره مانده زیرا هم‌زمان با ظهور مغول‌ها در سرحدات امپراطوری خوارزمشاهیان، دشمنان مَلِک او را از میان برداشتند. شاید اگر

ایشان از بُعد حمله مغول بومی برده بودند به این کار دست نمی زدند زیرا که توانایی نظامی و مکننت ملک زوزن بسیار بود و اتحادش با خوارزمشاه می توانست از همان ابتدا جلوی حمله مغول را بگیرد.

از نظر سعدی، یک ادیب، این شخصیت به قدر کافی شهرت داشته که بدون هیچ نوع توضیح یا معرفی، نام او را در گلستان^۱ بیاورد، ولی مارکوپولو، بازرگان، درباره او چنان سکوت کرده که گویی هرگز ملکی وجود نداشته است. این خاموشی خود نمایانگر دگرگونی های ژرف دوران مغول است زیرا این تاجر ونیزی از خود زوزن و یا دست کم از زمین هایی که از نیم قرن پیش از عبور او جزو حوزه زوزن بوده، رد شده است.^۲

برده فراموشی و از نظر محوشدگی آن چنان ضحیم بوده که هیچ یک از سیاحان جدید در صدد رفتن به زوزن برنیامده اند. در اوایل قرن، حتی کاشفان و نویسندگان تاریخ هنر چون ارنست دیتز Ernst Diez و سپس ارنست هرتسفلد Ernst Herzfeld، در حالی که بناهای تاریخی خرگرد را که در چند فرسنگی زوزن است، مطالعه می کرده اند^۳ به

۱. سعدی، کلیات، گلستان، م. ع. فروغی، تهران، ۱۳۳۴ ش. صفحات ۹۹ - ۱۰۰. سعدی در همین متن او را سلطان نیز خطاب می کند که نادرست است ولی نشانی است از عظمت ملک زوزن.

۲. ن. ک. A. GABRIEL, Marco Polo in Persien, Vienne, 1963, pp. 172-209.

۳. ارنست دیتز، ضمن سایر کارها، نقشه های دو مدرسه سلجوقی و تیموری خرگرد را تهیه کرد ولی از موجودیت ویرانه های زوزن و مسجد آن بی اطلاع ماند:

Churasanische Baudenkmäler, Berlin, 1918, pp. 71-76, fig. 29-34, pls. 17-19.

مورد مربوط به ا. هرتسفلد نیز همین گونه بوده است. او در سال ۱۹۲۱ به مدرسه سلجوقی اشاره می کند:

"Khorassan", Der Islam, vol. XI, 1921, pp. 107, 174, p. 169.

ولی تا ۲۰ و ۲۱ مارس ۱۹۲۵ نتوانست از محل دیدن کند.

"Reisebericht", ZDMG, Neue Folge Bd V (Bd 80), 1926, pp. 225 - 284, voir 274 - 275 pp.

از بین «سیاحان»، C. E. Yate که در اولین روزهای بهار سال ۱۸۹۴ میلادی در خرگرد بوده است، نباید از موجودیت زوزن که در نقشه نهایی او آمده، بی اطلاع مانده باشد، ولی هرگز به آنجا نرفت.

(Khorassan and Sistan, Londres, 1900, pp. 129 - 130)

نبیان سایکس P. M. Sykes نیز درباره زوزن گویا نیست در حالی که به خرگرد و مدرسه تیموری آن که در حدود اواخر پاییز ۱۹۰۵ دیده، اشاره می کند.

"A Fifth Journey in Persia", The Geographical Journal, vol XXVIII, 1906, pp. 245 - 453, 560 - 592, cf. pp. 581 - 582;

همچنین مراجعه شود به همان مؤلف:

"Historia Notes on Khorassan", JARS, 1910, p. 1148.

سکوت او جای تعجب دارد زیرا زوزن در روی برگیزهای سری General Staff of British India که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم جمع شده اند، مذکور است. مراجعه شود به:

تحت عنوان Historical Gazetteer of Iran, éd., L. A. Adamec, vol. II, Graz, 1981, pp. 689-690, Zuzan در مورد سایر سفرها، به خصوص در مورد سفرهای محمد - صادق (صدیق؟) و کریستی C. Christies در



● شهریار عدل

موجودیت مسجد عظیم آن پی نبرده‌اند. بدون تردید، اگر تیمورتاش وزیر قدرتمند دربار رضاشاه، در سال ۱۹۳۹ آندره گدار^۱ را در جریان وجود چنین مسجدی نمی‌گذاشت، این بنا از دید و قلم او نیز پنهان می‌ماند. این وزیر توانا که از ملاکان بزرگ بوده، زمین‌هایی در همان ناحیه داشته است.^۲

نه گدار و نه هیچ یک از سیاحان، باستان‌شناسان و نگارندگان تاریخ و تاریخ هنر که در گذشته به زوزن رفته‌اند متوجه نشده‌اند که نه تنها به تحسین ویرانه‌های یک بنای عظیم مشغولند بلکه به بازمانده‌ها و ویرانه‌های شهری می‌نگرند که در زیر آوارهای خود مدفون و پنهان شده است. این ناآگاهی تا دهه ۸۰ میلادی که نویسنده این سطور به زوزن

سال‌های اول قرن نوزدهم در ناحیه خواف. مراجعه شود به :

A. Gabriel, *Die Erforschung Persiens*, Vienne, 1952, p. 137, pp. 11, 38, 312.

۱. آندره گدار در ماه سپتامبر ۱۹۴۰ از زوزن بازدید کرد و مسجد آن را در صفحات ۱۱۳ - ۱۲۵ مقاله مفصلی تشریح می‌کند که در کتاب *Arthar-Iran*, vol. IV / 1, 1949, pp. 7-150 به «خراسان» اختصاص داده شده است. درباره مطالعات متأخرتر درباره مسجد - مدرسه زوزن مراجعه شود به :

S. S. Blair, "The Madrasa at Zuzan : Islamic Architecture in Eastern Iran on the Eve of Mongol Invasion", *Muqarnas*, vol. 3, 1985, pp. , 75-91.

همچنین مراجعه شود به: شهریار عدل، «یادداشتی بر مسجد و مدرسه زوزن»، اثر، شماره‌های ۱۵ - ۱۶ تابستان ۱۳۶۷ شمسی / ۱۹۸۹ میلادی، ۲۸ - ۲۳۱. ۲. از نتایج بررسی‌های شخصی.

رفت ادامه داشت و از آن زمان سازمان میراث فرهنگی کشور وارد عمل شد و به تدریج مسجد را از خطر انهدام کامل رهاوند. تاکنون مرمت مسجد، نقشه برداری و بررسی های باستان شناسی ویرانه های زوزن بدون وقفه ادامه داشته است. از جمله مسجد از راه فتوگرامتری به طور سه بعدی در فضا ترسیم گردیده و قابل رؤیت در رایانه می باشد.

اموال ملک زوزن بیکران بوده و ثروت او کلان. فرمان او از حد و مرزهای جنوبی نیشابور تا بنادر شمالی شبه جزیره عربستان و از مرزهای شرقی فارس تا حد و حدود غربی کابلستان و سند به اجرا در می آمده است. در جایی دارایی و زر او خشم و غضب و آشفتگی خوارزمشاه، اسکندر ثانی و پشتینیان او را تسکین می داده^۱، و در جایی دیگر، حتی پس از مرگ او نیز، این اموال، بیهوده به جیحون (آمودریا) آورده می شد تا از آن علیه مغول ها استفاده گردد^۲. پس این ملک قوام الدین مؤبد الملک، تاج الدین، امین الدین، خواجه رضی الدین ابوبکر بن علی، زوزنی، نیشابوری، اجل، ملک زوزن، ملک معظم، که خوارزمشاه او را این چنین نامیده، که بوده است؟^۳

این شخصیت پیچیده و پز جنبش و این جنگ سالار بزرگ، در هر برهه ای از زمان و در هر جایی از مکان، در مناصب متفاوت و با عناوین گوناگون ظاهر می گردد. وقایع نگاران عصر او کلاً فقط چهره ای از او را در لحظه ای معین و در مقابل وضعیتی که توصیف می کرده اند، ثبت کرده اند و به هیچ وجه آنچنان که باید و شاید توجهی به شخصیت او در مجموع نکرده اند. به همین دلیل است که بازسازی زندگینامه او دشوار می باشد. من باب مثال به سختی می توان درک کرد مردی که در یک لحظه در قلب آسیا بوده، همان کسی است که لحظه ای بعد در تنگه هرمز می جنگیده است. مسیر سرنوشت او به دلیل یک دست نبودن ثبت تواریخ و ازمنه تاریخی باز هم بیشتر درهم می آمیزد و از بین بهترین منابع آن دوره، بعضی از آنها ترجیح می دهند تقویمی را به کار گیرند که مبتنی بر سال های خراجی است و نه تقویمی را که مبتنی بر سال های هجری قمری^۴. در چنین

۱. حافظ ابرو، جغرافیا، نسخه خطی مجموعه سابق والی های اردلان کردستان و A. L. Nocolas، که اکنون در یک مجموعه شخصی در پاریس است. اوراق این دستنویس برگ شماری نشده ولی شماره صفحه خورده است.
۲. محمد ابن احمد نسوی خوردنزی زیداری، سیرت جلال الدین، مصحح: بی بی ح. ا. حمدی، قاهره، ۱۹۵۳، صفحه ۷۵، فارسی آن مربوط به قرن های هفتم / نهم، مصحح فارسی آن مجتبی مینوی، تهران ۱۳۴۴ شمسی، صفحه ۴۲.
۳. افضل کرمان، حمیدالدین احمد بن حامد کرمانی، المظاف الی بدایع الازمان فی وقایع کرمان، مصحح عباس اقبال، تهران، ۱۳۳۱ شمسی، صفحه ۴۷.
۴. من باب نمونه، تاریخ کرمان، سلجوقیان و غز در کرمان، محمد بن ابراهیم، مصحح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، ۱۳۴۳ شمسی.

شرایطی یافتن و برقرار نمودن رابطه‌ها بسیار دشوار و حساس می‌نماید.

نسوی و ابن اثیر در مورد اصل و نسب پایین و غیراشرافی او توافق دارند. از نظر نسوی، که از او خوشش نمی‌آمده، این مَلِک دروغین و قلابی کسی نبوده جز پسر دایه مَلِک واقعی زوزن که به قصد تملک جای او، به این مَلِک خیانت کرده است.^۱ ولی به ابن اثیر، که طرفدار او نیست، گفته‌اند که مَلِک زندگی خود را از حمالی و باریبری شروع کرده و سپس کاروان‌دار شده است.^۲ هر دو روایت تضادی با هم ندارند زیرا ابوبکر بن علی که بنا به گفته‌ها از حمالی به ساریانی می‌رسد^۳، می‌تواند پسر دایه «صاحب» قدیم زوزن باشد که به ولی نعمت خود خیانت کرده باشد.

به هر جهت، سرنوشت ابوبکر رو به تعالی بوده است. او هم در کنار سلطان علاءالدین تکش بن ایل ارسلان خوارزمشاه (۵۹۶-۵۶۹ ق. / ۱۲۰۰-۱۱۷۲ میلادی) و هم در کنار امیر (اتابک) نصرت‌الدین شاه قاضی بن محمد انار (مخوف)، «صاحب» و مَلِک زوزن، به ثروت رسید و مدارج ترقی را پیمود. هر دو در کنار هم و به یاری لشکریان خوارزمشاه سعی به برقراری حاکمیت و سلطه شاه در کرمان می‌کردند که در آن هنگام تحت تعدی و ستمگری غُزها بود. ولی امیر نصرت‌الدین در سال ۵۹۵ ق. / ۱۱۹۹ میلادی فوت کرد^۴ و خواجه رضی، یعنی همان ابوبکر، برای دفن او به زوزن برگشت^۵. مطمئناً جانشین امیر متوفی پسر او بوده است که در آن زمان برای مدت اندکی «صاحب» زوزن می‌شود. از نام او بی‌اطلاعم.

در بازی فشرده‌ای که در آن زمان بین خوارزمشاهیان، غوریان و اسماعیلیه برای حکومت به خراسان بزرگ جریان داشت، ابوبکر با طرفداری از خوارزمشاه برنده گردید. برعکس، «صاحب» جدید بازنده شد زیرا خوارزمشاه را بی‌جهت رها کرده و در ۶۰۱ ق. / ۱۲۰۴ میلادی، برای جنگیدن علیه اسماعیلیه، در کنار ملک علاءالدین (ضیاءالدین) غوری قرار گرفت^۶. اسماعیلیه بکلی مغلوب نشدند، ولی غوریان،

۱. نسوی، مصحح عرب، صفحات ۷۴-۷۵، مصحح فارسی، صفحه ۴۱.
۲. ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، به کوشش C.J. Tornberg، ۱۴ جلد، Leyde et Upsala, 1581-76 جلد دوازدهم، صفحه ۲۶۰.
۳. حافظ ابرو موضوع را طوری بیان می‌کند که می‌شود فهمید مَلِک ساریان بوده است. صفحه ۴۰۸.
۴. ابن تاریخ حاصل محاسبات من است. درباره فوت ابن امیر مراجعه شود به محمد بن ابراهیم، صفحه ۱۹۸ و افضل کرمان، صفحات ۶-۷. افضل تاریخی ذکر نکرده ولی ا. اقبال، مصحح متن او، سال ۵۳۹ را پیشنهاد کرده است (همان مأخذ شماره ۱ قبلی، صفحه ۷).
۵. محمد بن ابراهیم، صفحه ۱۹۸.
۶. ابن الاثیر، صفحه ۱۱، سال ۶۰۰؛ جلد دوازدهم، صفحه ۱۸۹. جوزجانی، طبقات ناصری، به تصحیح ع. حبیبی، ۲ جلد، کابل، ۴۳-۱۳۲۲ شمسی / ۶۴-۱۹۶۳ میلادی، جلد اول، ص ۳۷۰-۳۷۱. ابوالقاسم کاشانی نیز،

برعکس، با رانده شدن از خراسان در سال ۶۰۳ ق. / ۱۲۰۶ میلادی توسط خوارزمشاه، به شکست قطعی رسیدند.^۱ در این احوال، خواجه رضی بدون اینکه منتظر چنین نتیجه‌ای باشد، احتمالاً از همان پاییز سال ۶۰۱ ق / ۱۲۰۴ میلادی، مالکیت زوزن را به نام سلطان محمد خوارزمشاه به دست گرفته و «صاحب» جدید زوزن شده بوده است. همین حوادث و وقایع است که موجب زایش تحلیل‌هایی درباره‌ی خیانت او می‌شده. به هر صورت این محتمل است که او به عمد راه‌نمایی درستی به صاحب و مولای خود در انتخاب، البته اگر انتخابی بوده، راه بدفرجام نکرده و در برخورد ضوریان با خوارزمشاهیان، او را به طرفداری از غوران تشویق نکرده باشد. اگر واقعاً خیانتی وجود داشته است، سرنوشت نیز انتقام چنین خیانتی را از او می‌گیرد، زیرا سال‌ها بعد، سپهسالار او که بعداً سپهسالار پسرش شده بود، به توبه‌ی خود برای این که جای این پسر را بگیرد، به او خیانت می‌کند (نگاه کنید به مطالب بعدی).

خواجه رضی، «صاحب» زوزن، در اقدامات نظامی که در خراسان به عمل می‌آمده نقش اصلی را ایفا می‌کرده تا حکومت و سلطه‌ی خوارزمشاه را در آنجا مستقر و استوار نماید. برای حذف عمال مشکوک و مردد و غیرقابل اعتماد، به خصوص حسین خرملیل، حکمران هرات و جانشین او سعدالدین (۶۰۵-۶۰۳ هجری قمری / ۱۲۰۸-۱۲۰۶ میلادی) مساعدت نمود.^۲ سپس در رکاب شاه برای سرکوبی قراخانیان به راه افتاد^۳ و قراخانیان در ماه ربیع‌الاول سال ۶۰۷ هجری قمری / ۲۳ اوت تا ۲۱ سپتامبر ۱۲۱۰ میلادی در شمال سیردریا (جیحون) شکست خوردند.^۴

بدون اینکه نامی از زوزنی‌ها ببرد، به حملات غوریان اشاره می‌کند (زبدة‌التواریخ، نسخه خطی برگ شماری نشده، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۹۰۶۷، بخش خوارزمشاهیان در زمان حکومت علاءالدین محمد). ویرانی‌های انجام شده توسط غوریان در سرزمین‌های اسماعیلی ضرب‌المثل شده بود (مراجعه شود به محمد بن ابراهیم، صفحه ۲۱۹).

مسجد مدرسه‌ی باشکوه و مجلل زوزن حنفی است، ولی تعداد نامعینی از زوزنی‌ها اسماعیلی بوده‌اند، از آن جمله می‌توان به اصیل‌الدین زوزنی که از نزدیکان رکن‌الدین خورشاه بوده است، اندیشید (بنائکتی، تاریخ بناکتی، به تصحیح جعفر شمار، تهران، ۱۳۴۸ شمسی / ۱۹۶۹ میلادی، صفحه ۲۲۴).

۱. جونبی، تاریخ جهانگشا، به تصحیح محمد قزوینی، ۳ جلد، لندن، ۱۹۱۲، ۲۷-۳۰، جلد دوم، صفحات ۶۴-۶۵؛ ابن‌الائیر، سال ۶۰۳، جلد دوازدهم، صفحه ۲۴۶؛ جوزجانی، جلد اول، ص ۳۰۷؛ حافظ ابرو، صفحات ۷۰۱-۷۰۰.

۲. جونبی، جلد دوم، صفحات ۶۶-۶۹؛ جوزجانی، جلد اول، صفحه ۳۰۷؛ ابن‌الائیر، سال ۶۰۴، جلد دوازدهم، صفحات ۲۶۰-۲۶۶؛ حافظ ابرو، صفحه ۷۰۴؛ کاشانی، بخش خوارزمشاهیان، تصرف سرزمین غورا میرخواند، تاریخ روضة‌الصفا، از انتشارات کتابخانه مرکزی، خیام و بیرون، ۷ جلد، تهران، ۱۳۳۸ شمسی / ۶۰-۱۹۵۹ میلادی، جلد چهارم، صفحات ۹۶-۹۹. ۳. افضل کرمان، صفحه ۴۷.

۴. جونبی، جلد دوم، صفحات ۷۷-۷۸؛ کاشانی، بخش خوارزمشاهیان، گشودن ماوراء‌النهر؛ گفته‌های جونبی

شاه پس از پیروزی بر کفار و مطیع ساختن اترار و سمرقند و جاهای دیگر، حد و مرزی برای جاه طلبی های خود نمی دید و او را اسکندر ثانی و ظل الله خواندند.^۱ در ادامه کشورگشایی هایش، شاه خوارزم با خواجه رضی جاه طلب و بلندپرواز، برای پایان دادن به گردنکشی آنهایی که هنوز هم جرأت کرده و در جنوب خراسان نافرمانی می کردند، به توافق رسیده و هم پیمان شدند. «صاحب» زوزن توانست از آن پس به صورتی مستمر عملیات خود را در جهت منافع خویش در جنوب شرقی ایران از سر گیرد. از زمانی که برای مشارکت در تشییع جنازه مولای قدیم خود امیر نصرت الدین در سال ۵۹۵ قمری / ۱۱۹۹ میلادی به زوزن برگشته بود، این عملیات، به دلیل برخورد با مشکلات و مسائلی که در خود خراسان با آنها مواجه بود، اولویت خود را از دست داده و جنبه اتفاقی پیدا کرده بودند. او همچنان چشم طمع به کرمان دوخته بود، ولی خواجه رضی تنها کسی نبود که به کرمان نظر داشت. هنوز هم از غزها در آن ناحیه باقی مانده بودند و اتابک ابوبکر سعد بن زنگی فارس نیز منافعی در کرمان داشت که می باید از آنها حمایت و حفاظت می کرد.

بنابراین، خواجه رضی «صاحب» زوزن از طریق سیستان - سرزمین متحدش - به طرف کرمان رفت^۲ و این تلاش اولیه منجر به شکست شبانکاره و استیلا به جیرفت و موعون در سال ۶۰۸ قمری / ۱۲۱۲ میلادی گردید ولی بم، که غزها از آن دفاع می کردند، مقاومت نمود. علی رغم این عدم موفقیت نسبی، خوارزمشاه به خواجه قوام الدین - که کسی جز خواجه رضی، «صاحب» زوزن نبوده - ارتقاء مقام داده و عنوان ملک را به او اعطاء نمود و او را به نام ملک معظم خواند.^۳

سال بعد، یعنی به سال ۶۱۰ - ۶۰۹ قمری / ۱۲۱۳ میلادی، ملک معظم حملات خود را از سر گرفت. او که در ماه رمضان سال ۶۰۹ قمری / ۲۵ ژانویه تا ۲۳ فوریه سال ۱۲۱۳ میلادی، برای این دومین لشگرکشی از زوزن راه افتاده بود، مجدداً از جیرفت برای تثبیت قدرت خود گذشته این بار با حذف غزها، بم را تسخیر کرد.^۴ از پاییز سال ۶۱۰ قمری / ۱۲۱۳ میلادی، ملک معظم به سرزمین های دورتر غرب

۱. جوبنی، جلد دوم، صفحات ۷۹ - ۷۸.
 ۲. افضل کرمان، صفحه ۴۷. در تنها نسخه تاریخ سیستان (مؤلف نامعلوم، تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران ۱۳۱۴ شمسی / ۱۹۳۵ میلادی، صفحه ۳۹۳) این حرکت به مانند آغاز فتح کرمان در سال ۶۰۶ قمری / ۱۰ - ۱۲۰۹ میلادی آورده شده است که از نظر زمانی زود است، اشتباه کاتب وجود دارد ولی می توان چنین نیز اندیشید که در این سال، لشکریان سیستان به باری لشکریان زوزن حمله ای به کرمان کرده باشند.
 ۳. افضل کرمان، صفحه ۴۷.
 ۴. حافظ ابرو، همان مأخذ شماره ۶ قبلی، صفحه ۴۰۷.

کرمان که تحت اختیار اتابک سلغری فارس ابوبکر سعد زنگی بود چشم دوخت ولی چون شکار را خیلی بیشتر از آنچه محاسبه کرده بود سرسخت یافت^۱، به سرعت متوجه دو خطه دیگر، یعنی گیج و هرمز می شود.

ملک معظم از مجدالدین ابوالمکارم، ملک گیج، باج و خراج خواسته و مدعی آن بود که آن را به خوارزمشاه خواهد رساند ولی ملک گیج از پرداخت سر باز زده و به این جهت با او وارد جنگ شده ملک گیج را اسیر کرده بر خزائنش چنگ انداخت. از آن جایی که ابوالمکارم با اشاره به اصل و تبار ملک معظم، او را ساریان نامیده بود، ملک معظم اقدام به گرفتن انتقامی فجیع از او کرد. در حیرت نمایش بزرگی ترتیب داد که در آن ملک گیج و فرزندانش را با عبور نخی ابریشمین از پوزه بینی اشان به صورت یک قطار شتر درآورده همه آنها را همچون کاروانی به طرف محل مجازات کشاند. او پسران را در مقابل چشم پدر به قتل رسانید و پدر را با شدیدترین شکنجه ها در ساروج غوطه ور ساخت^۲.

در اواخر همین سال ۶۱۰ قمری / پاییز سال ۱۲۱۴ میلادی، ملک معظم زوی خاک هرمز گام برداشت. صاحب «دولت - شهر» هرمز، امیر شهاب الدین موندوروک (مولونگ)، به روشنی دریافته بود که با چه کسی طرف است، بدون جنگ تسلیم شد و پرداخت باج و خراج سنگینی را برای نجات جانش متقبل گردید^۳. با تسلیم صاحب (شاه) هرمز، برخی از قسمت های عمان متجمعه بندر قلهاط در متهاالیه شمال شرقی آن، در ورودی خلیج عمان، تحت انقیاد درآمد، خطبه در آن نقاط به نام خوارزمشاه خوانده شد^۴. اگر جزیره کیش، که مرکز تجاری بزرگ دیگری بود، در هنگام این اولین لشگرکشی به هرمز مطیع و فرمانبردار نگرددید، به احتمال قریب به یقین در سال ۱۳-۶۱۲ قمری / ۱۶-۱۲۱۵ میلادی، موقعی که ملک مجدداً به هرمز بازمی گشت که مجدداً باج و خراج سنگینی را دریافت کند، سر تسلیم فرود آورد^۵. این فرمانبرداری ها و باج دهی ها از طریق انقیاد بلوچستان و مکران، که منجر به فتح بندر تیز در روی کناره

۱. افضل کرمان، صفحات ۴۸ - ۴۹.

۲. حافظ ابرو، صفحه ۴۰۸. تسخیر مکران نیز توسط ابن الاثیر تأیید شده است (سال ۶۱۱)، جلد دوازدهم، صفحه ۳۰۳.

۳. افضل کرمان، صفحات ۴۹، ۵۵ - ۵۴.

۴. ابن الاثیر، سال ۶۱۱، جلد دوازدهم، صفحات ۳۰۳ - ۳۰۴.

۵. افضل کرمان، همان مأخذ شماره ۸ قبلی، صفحه ۵۲ نسوی، همان مأخذ شماره ۷ قبلی، نشر عرب، صفحه ۳۲، نشر فارسی صفحه ۴۰.

ایرانی خلیج عمان گردید، توسعه یافت^۱. مرزهای نهایی شرقی مُلکِ مَلِکِ زوزن در نواحی سند و کابلستان تثبیت گردید ولی شرایط انقیاد آن نواحی از نظر زمانی و مکانی مبهم و تاریک مانده است^۲.

به وجود آمدن چنین تشکلی از اهمیت فراوانی برخوردار بود زیرا در اختیار داشتن مثلث دریایی هرمز، تیس و قلّهات به مَلِکِ معظم امکان می داد که منافع عظیمی را از بازرگانی شکوفای اقیانوس هند به دست آورد. سیاحان و وقایع نگاران همان زمان به اتفاق آراء درباره تنوع و غنای مبادلات بین‌المللی آن دوره تأکید دارند^۳. در این شرایط کاملاً روشن است که من‌بایب مثال بخش قابل توجهی از وجوهات هنگفتی که برای ساختن مسجد باشکوه و عظیم زوزن لازم بوده، به طور مستقیم یا غیرمستقیم از همین منابع تأمین شده باشد. بخشی از خزائنی که از این لشگرکشی‌ها آورده شده، در سال ۶۱۲ قمری / ۱۲۱۵ میلادی در خوارزم به شاه تقدیم شد. او در مقابل، و رای هرگونه حد و مرزی موقعیت مَلِکِ معظم را تقویت نموده و به او اجازه بازگشت مجدد داد^۴. در واقع، بدون تردید، اسکندر ثانی خوارزمشاه او را به حضور خواسته بود که از او حساب سفاکی‌هایی که مرتکب شده و به‌خصوص خزائنی که روی هم انباشته بود، پس بگیرد. ولی زر اهدایی مَلِکِ و صحنه‌سازی‌های او به سرعت بر وجدان اعلیحضرت غالب آمد و به عکس به تحکیم موقعیت او انجامید^۵. مَلِکِ معظم به سرور خود قول داد که در آینده روزانه هزار دینار به خزانه شاهی واریز نماید^۶.

مَلِکِ در پاییز سال ۶۱۲ قمری / ۱۲۱۵ میلادی به کرمان بازگشت. در آنجا مردم را برای خراب کردن استحکامات قلعه کوه / قلعه کبیر گواشیر / بردسیر (قلعه دختر موجود شهر کنونی کرمان که به نام گواشیر شناخته می‌شد) به بیگاری کشید. گفته شده که علت این تخریب آن بود که نگهداری قلعه از نظر نیروی انسانی و حفاظت برای او

۱. افضل کرمان، صفحه ۵۲ حافظ ابرو، صفحه ۴۰۸؛ احمد علی خان وزیری، تاریخ کرمان، به تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، ۲ جلد، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۴ شمسی / ۱۹۸۵ میلادی، جلد اول، صفحه ۴۲۳.
۲. ابن‌الاثیر، سال ۶۱۱، جلد دوازدهم، صفحه ۱۳۰۳ حافظ ابرو، صفحه ۴۰۸؛ ناصرالدین منشی کرمانی مرزهای هند حد شرقی مُلکِ مَلِکِ زوزن می‌شناسد (سبط العلی الحضره العلیا)، تصحیح عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۸ شمسی، ۱۹۴۹ میلادی، صفحه ۲۰.
۳. در مورد بازرگانی نیز، که کمتر شناخته شده است، همراه با ذکر از هرمز مراجعه شود به ابو حامد کرمانی، عقدالعلی للموقف العلی به تصحیح ع. م. عامری نائینی، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶ شاهنشاهی / ۱۹۷۷ میلادی، صفحات ۱۲۷-۱۲۸.
۴. افضل کرمان، صفحه ۵۲.
۵. حافظ ابرو، صفحات ۴۰۸-۴۰۹.
۶. همان مأخذ قبلی، صفحه ۴۰۹.

گران تمام می شده است.^۱

در همان زمان پس از قتل شاه کبود جامه که گویا به امر سلطان بوده دستور به دوختن لب‌های صدرالدین محمد، پسر قاضی تاج‌الدین ابوالخطاب را داد و با این عمل او را به تنبیه رساند. این شخص و سایر ائمه و ارباب عمایم فرمان او را حقیر و ناچیز شمرده و در حالی که او آنها را از گواشیر طرد و تبعید کرده بود، بارها به آنجا برگشته بودند؛ ملوک معظم می گفت: «دانشمندان دائماً اراجیف و اخبار اکاذیب القاء می کنند و ملوک و ولایت را مشوش می دارند و در ولایت من یک دانشمند که اگر موشی در چاه افتد تدبیر تطهیر آن از وی سئوال کنند کافیست». به طور قطع در نظر او اگر برای کرمانی‌ها چنین مسئله‌ای پیش می آمد کافی بود برای حل آن کسی از زوزن و از افراد او را بطلبند (۱).^۲ بدون تردید منظور از تنبیه صدرالدین محمد به وحشت انداختن ارباب عمایم بود تا درباره کارهای مذهبی و به خصوص درباره وقفنامه‌ها و اموال وقفی تصمیم شخصی نگیرند و خودسرانه عمل نکنند. «بر وفق اشارات او تمام وقفنامه‌های کرمان را به خدمتش بردند. مجموع را در آب شست و رقبات را در حوزه دیوان گرفت».^۳ از دست دادن نفوذ و اعتبار و همچنین ضرر و زیان مالی که از چنین اعمالی ناشی می شد نمی توانست مورد اغماض روحانیون باشد و از همین جاست که مقاومت و جبهه‌گیری آنها آغاز شد و به تنبیه سخت ایشان انجامید. در این عمل باید مبارزاتی را دید که بر سر منافع صورت می گرفت و نه ریشه کردن اسلام زیرا که از جانب دیگر، ملک در همین اوان یا پیش از آن، آغاز به ساختن بنای عظیم و مجللی کرده بود که می رفت مسجد زوزن، یعنی شاهکار او باشد. ملوک معظم در اواخر سال ۶۱۲ و در سال ۶۱۳ قمری (۶-۱۲۱۵ میلادی) مجدداً لشگرکشی‌های دیگری را به سوی جنوب کشور خودش سازماندهی کرد و به ویژه باز هم به هرمز رفت؛ در آنجا، همچون بار گذشته که به آن اشاره شد، باج و خراج کلانی ستاند. به دنبال این قضیه پس از سال‌ها مجدداً و برای آخرین بار ملک معظم به کارهای امپراطوری خوارزمشاه، شاهنشاه خود پرداخت و این امر برای او عاقبتی شوم و بدفرجام آفرید.

در سال ۶۱۴ قمری / ۱۲۱۷ میلادی، هنگامی که شاه وارد عراق عجم شد، که از آنجا به لشگرکشی ناکام خود به سوی بغداد ادامه دهد، کرمان را به غیاث‌الدین پیر

۱. افضل کرمان، صفحات ۵۰-۵۱.

۲. همان مأخذ قبلی، صفحات ۵۱-۵۲؛ حافظ ابرو، صفحه ۴۰۹.

۳. همان مأخذ قبلی.

(بیز؟)، که جوان‌ترین پسرش بوده، داد و ملک معظم را اتابک او کرد. همچنین شاه به ملک معظم دستور داد که پسرش اختیارالدین را به عنوان قائم‌مقام در کرمان بگذارد و در عراق به او ملحق شود.^۱

ملک پیش از عزیمت، فرزندش اختیارالدین را به نزد خود خواند و به او نصیحت و وصیت نمود. او به پسرش گفت: «من پیر و مسن شده‌ام و خواب‌های پریشان می‌بینم و از هوای جهان بوی فتنه عظیم به مشام من می‌رسد و می‌گویند لشکر مغول و تاتار در حرکت آمده‌اند» او همچنین اضافه می‌کند سلطان میل دارد حکومت و سلطه خود را بین فرزندان تقسیم کند و حال که خدمت او به عراق می‌رود اگر احیاناً سیه‌روزی گریبانگیرش شد و نگون‌بختی به او روی آورد، باید اختیارالدین برای مدت هفت سال در درون قلعه زوزن (یا شاید قلعه گواشیر)، که در آن خزائن غیر قابل تصویری گردآوری شده است، پناه گیرد و بیرون نیاید. ملک باز هم رو به فرزند کرده و گفت: «زینهار سخن سپهسالار من شاه شجاع‌الدین ابوالقاسم (ابوالقاسم، أَعُوْرٌ^۲، یعنی یک چشم) را در هیچ باب نشنوی چه او مردی شریر و فتن‌ و مفسد است»^۳. ظاهراً چهره‌کریه سپهسالار بازتابی از عیوب و رذالت‌های درونی او بوده است. عیوب و رذائلی که بهره‌برداری از آنها در جهت منافع ملک معظم، علی‌الظاهر هیچ نوع مسئله روحی برای این ملک پا به وجود نیاورده است.

ملک در رکاب شاه، در حدود تابستان سال ۶۱۴ قمری / ۱۲۱۷ میلادی به ری رسید و جنگ با اتابک سعد زنگی فارس، که نواحی واقع در بین قزوین و سمنان را اشغال کرده بود، درگرفت. اتابک مغلوب و دستگیر شد. شاه می‌خواست او را اعدام کند ولی اتابک از ملک خواست که شفاعت او را نماید. شفاعت ملک معظم به نفع دشمن دیرین خود (مراجعه شود به قبل، لشکرکشی به فارس) با موفقیت روبرو شد زیرا که علاوه بر آن

۱. حافظ ابرو، صفحه ۴۰۹. در واقع، می‌نویسد که حکومت کرمان توسط شاه به پسرش «رکن‌الدین اوزلاق» واگذار شد. مسلم این است که اسامی و شمارش پسران خوارزمشاه مسئله آفرین است، ولی پسری به نام رکن‌الدین اوزلاق وجود نداشته است، نام ذکر شده سهواً از دو نام سایر پسران شاه ساخته شده است: اوزلوغ / اوزلوق شاه، شاهزاده ولی عهد و رکن‌الدین غورسانجی. درباره نام‌های شاهزادگان و تیول آنها مراجعه شود به نسوی، صفحات ۳۷ - ۳۹ و ۴؛ جوبنی، جلد دوم، صفحه ۲۰۱.

۲. مستوفی، تاریخ‌گزیده، به کوشش ع. ج. نوایی، تهران صفحه ۵۲۸ و وزیری جلد اول، صفحه ۴۲۵. مستوفی و علی‌خان وزیری تا آنجایی که من می‌دانم تنها نویسندگانی هستند که به این لقب که با واقعیت منطبق است، اشاره کرده‌اند (مستوفی، صفحه ۵۲۹). وزیری، با وجود آنکه یک مورخ معاصر است، معذالک از مستوفی استنساخ و رونویسی نکرده و منبع (یا منابع) این دو مؤلف تا امروز ناشناخته مانده است.

۳. حافظ ابرو، همان مأخذ شماره ۶ قبلی، صفحات ۴۰۹ - ۴۱۰.

شاه امتیازات مالی کلانی نیز به دست آورد.^۱

حافظ ابرو - که سهم او همراه با سهم افضل کرمان برای شناخت تاریخ زوزن اساس کار است - می نویسد که در آن زمان ملک در عراق عجم در مقابل، به امیران این سرزمین به نظر مقاربت می نگریست به ایشان بدگمان بود. او به شاهزاده رکن الدین قورسنچی، حاکم ایالت، نصیحت و توصیه نمود که هرگز به اندرزاها و مشورت های عراقیان توجه ننماید که ایشان بسیار سلطان و پادشاه به باد داده اند». عمادالدین ساوجی که وزیر او بود گفت: «ای ملک چرا از این نوع سخنان بر زبان می رانی و بندگان یک دل سلطان را شکست می کنی؟ جواب داد اول بر تو که عمادالملکی و وزیر معتمد علیه باید که اعتماد نفرماید تا به دیگران چه رسد!» بزرگان ملک شاهی بازگشت سعادت و خلاصی خود را فقط در حذف او دیدند و او را با نیش زهر آلود فسادش به قتل رساندند.^۲ مرگ ملک معظم در حدود نیمه دوم شوال سال ۶۱۴ قمری (نیمه دوم ژانویه سال ۱۲۱۸ میلادی) در اصفهان^۳ روی داد. این تاریخ از آنجا به دست می آید که خوارزمشاه هنگام بازگشت از لشگرکشی بدفرجام خویش علیه خلیفه در بغداد و به هنگام رسیدن به نیشابور، در ماه ذی قعدة سال ۶۱۴ قمری / مطابق با ۳۰ ژانویه - ۲۸ فوریه سال ۱۲۱۸ میلادی بود که از مرگ ملک زوزن مطلع گردید.^۴

چیزی نگذشت که کابوس ملک معظم تبدیل به واقعیت شد: مغول ها در رسیدن و اختیارالدین، پسر خوشگذران ملک و جانشین او، با ندیده گرفتن وصیت پدر، خود را بر باد داد. اختیارالدین در کرمان از مرگ ملک معظم، پدرش، مطلع گشت. اندرزاها و وصایای پدر را از یاد برد، به سخنان شاه شجاع الدین آعور، سپهسالار پدرش گوش فرا داد و به نیشابور و از آنجا رهسپار آمودریا شد تا به خوارزمشاه ملحق گردد. شاه که از پیش از فرا رسیدن او در مقابل مغول ها در وضعیت بدی قرار گرفته بود، نخست او را در

۱. جوینی، جلد دوم، صفحه ۹۷؛ کاشانی، بخش سلفریان؛ و صاف، تاریخ، چاپ سنگی، بمبئی، ۱۲۶۹ / ۱۸۵۳ میلادی، صفحات ۱۵۳ - ۱۵۴؛ حافظ ابرو، صفحه ۲۵۸؛ از متن رشیدالدین چنین استنباط می شود که ملک، حکومت فارس را نیز به دست آورد (جامع التواریخ، به تصحیح بهمن کریمی، ۲ جلد، تهران ۱۳۳۸ شمسی / ۱۹۵۹ میلادی، جلد اول، صفحه ۳۵۲)؛ میرخواند، جلد چهارم، صفحات ۳۹۹، ۶۱۰.

۲. حافظ ابرو، صفحه ۴۱۰. مؤلف درباره نام شاهزاده حاکم اشتباه می کند. رکن الدین اوزیق وجود نداشته است. مراجعه شود به زیرنویس های پیشین.

۳. منشی کرمان، صفحه ۲۰؛ وزیر (جلد اول، صفحه ۴۲۴) وقتی که می نویسد او در ساردوبه کرمان مرده است، اشتباه می کند.

۴. نسوی، همان مأخذ شماره ۷ قبلی، نشر عرب صفحه ۳۲، نشر فارسی صفحه ۴۰. درباره وقایع نگاری مراجعه شود به ابن الاثیر، همان مأخذ شماره ۱۱ قبلی، سال ۶۱۴، جلد دوازدهم، صفحه ۳۱۸.

مقام‌های خودش تأیید و تثبیت کرد، ولی چون آگاه شد که اختیارالدین هدایای فاخری که برای وی آورده بود، از او مخفی کرده است، او را برکنار و در یکی از قلاع خراسان زندانی کرد.^۱ این حوادث در اواسط ذی‌الحجه ۶۱۶ قمری / اواسط فوریه ۱۲۲۰ میلادی رخ داد و باز هم هماهنگ‌کننده این دسیسه‌ها شاه شجاع‌الدین آعور بود. در واقع هم او بوده که به اختیارالدین نصیحت کرد که به دلیل ابهام و نامطمئن بودن بیش از حد آینده خوارزمشاهیان، بهتر آن است که هدایا را به شاه ندهد و سپس هم او بوده که این موضوع را به شاه خبر داد. شاه در پرتو نشانه‌هایی که این شخص خائن در اختیارش گذاشته بود، به هدایا دست پیدا کرد و در عوض، وی را به نیابت پسر خود شاهزاده غیاث‌الدین پیرشاه، که فرمانروای کرمان بود، قرار داد.^۲

شاه شجاع‌الدین آعور پیشاپیش به سوی کرمان رفت.^۳ رفتن او اصولاً باید پیش از دریافت خبری باشد که خوارزمشاه درباره سقوط بخارا و سپس سمرقند در محرم ۶۱۲ قمری / ۶ مارس - ۶ آوریل ۱۲۲۰ دریافت کرد. این فاجعه شاه را بیشتر ترساند و در همین زمان بود که او کناره جنوبی آمودریا در طرف ترمذ را با عجله تمام ترک کرده تا در فراری که با شتابزدگی انجام می‌گرفت، راهی غرب شود. او در ۱۲ صفر ۶۱۲ قمری (۱۸ آوریل ۱۲۲۰ میلادی) به نیشابور رسید^۴ و چنان ترسیده بود و دستپاچه شده بود که پیش از آغاز فرار دستور داد هفتاد بار شتر طلای سرخ و اشیاء نفیس ملک زوزن را که تازه دریافت کرده بود، در آمودریا افکندند. همین کار را نیز با قسمتی از خزائن خود کرد تا که

۱. حافظ ابرو، صفحه ۴۱۰. منشی کرمانی نیز این اعمال را گزارش می‌دهد ولی به طور خلاصه (صفحات ۲۱ - ۲۰). مستوفی نیز مطالب را تأیید و مثل منشی کرمانی می‌نویسد که اختیارالدین را شاه منفصل و معزول کرد زیرا کارآمد نبوده است (مستوفی، صفحه ۴۹۱).

۲. حافظ ابرو، صفحات ۴۰۱ - ۴۱۱. همچنین مراجعه شود به منشی کرمانی، صفحه ۲۱ و مستوفی، صفحه ۴۹۱؛ وزیر، همان مأخذ شماره ۲۹ قبلی، جلد اول، صفحات ۴۲۴ - ۴۲۵.

۳. حافظ ابرو، صفحه ۴۱۱.

۴. جوینی، جلد اول، صفحات ۹۶ و ۹۷ و جلد دوم صفحات ۱۰۸ - ۱۰۹؛ ابن‌الاثیر، سال ۶۱۷، جلد دوازدهم، صفحات ۳۶۲ - ۳۷۰؛ جوزجانی، جلد اول، صفحه ۳۱۲. تواریخ وقایع‌نگاری رشیدالدین این حوادث را کم و بیش یک سال جلوتر می‌برد (رشیدالدین، جلد اول، صفحات ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۷۴ - ۳۷۵ و غیره). در مورد توضیحی درباره این که چرا تواریخ رشیدالدین جلو است مراجعه شود به:

W. Barthold, *Turkestan down to the Mongol Invasion*, Londres, 1928, p. 371.

شاه از سمرقند حرکت کرده بود و از راه نخشب (جوینی، جلد دوم، صفحه ۱۰۵) با گذشتن از آمودریا و بدون تردید از کلف / Kalaf / کیف / Kif / کیلف / Kilaf وارد ناحیه اندخود می‌شود (تسوی، نشر عرب صفحه ۴، نشر فارسی صفحات ۶۳ - ۶۴)؛ سپس از بلخ گذشته به سوی آمودریا در پنجاب / ترمذ رفت و از ترمذ به طرف نیشابور راه افتاد (جوینی، جلد دوم، صفحات ۱۰۷ - ۱۰۹ و ابن‌الاثیر، سال ۶۱۷، جلد دوازدهم، صفحات ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۹ که دقت و قطعیت کمتری دارد).

به دست مغول‌ها نیفتد!

اعور خائن نیز وقتی به کرمان رسید، به گسترش قدرت خود پرداخت و قلاع مستحکم و خزاین اختیارالدین، ولی نعمت قدیم خود را اشغال و تصاحب نمود.^۲

در طول این زمان، شاه خودباخته، به قصد مازندران عراق عجم را ترک کرده و به نوبه خود شاهزاده رکن‌الدین قورسنچی، حاکم عراق، نیز در صدد نجات خود افتاده بدون تردید با اندیشه خزانگی که ملک معظم در کرمان داشته، به سوی آن دیار حرکت کرده با چند تن از نزدیکان خود به گواشیر رسید. قدرت اعور نمی‌بایستی هنوز در آنجا کاملاً برقرار شده باشد، زیرا هواداران «ملک [واقعی] زوزن» که در این شهر وجود داشته‌اند، از شاهزاده استقبال می‌کنند. اینها ابتدا قصد فرار داشتند، ولی وقتی که دریافتند که او شاهزاده رکن‌الدین است، تغییر رأی دادند. آنچه که از خزائن ملک معظم در گواشیر موجود بود، در اختیار او گذاشتند. شاهزاده رکن‌الدین فقط نه ماه در گواشیر ماند و سپس با سپاهی که در پرتو پول ملک تشکیل داده بود، به سوی عراق رفت.^۳ اعور - آن یک چشم - اختیار شهر را کاملاً در دست گرفت و این بار حتی اجازه نداد که شاهزاده غیاث‌الدین پیرشاه، حاکم واقعی کرمان، وارد شهر شود. اعور که همچنان خود را خادم و قلعه‌بان او معرفی می‌کرد ولی به او فهماند که در کرمان دیگر جایی برای او نیست.^۴

فرمانروای کرمان، ملک شاه شجاع‌الدین سپهسالار اعور (یک چشم) در فسق و فجور غرق شده بود و در نابسامانی و هرج و مرج عظیمی که به دنبال هجوم مغول و مرگ خوارزمشاه پدیدار شده بود دست به انواع مصادرات و مطالبات از خلق دراز کرده بود.^۵ در راه اطفای عطش خویش، او یورشی نافرجام به قوم و خیل و حشم و خدم براق سلطان حاجب قراخطایی برد تا زوی عورات و اطفال و پری چهرگان قراخطایی همراه او دست بگذارد. براق سلطان که در گذشته نزدیک به اسلام گرویده و به حاجبی خوارزمشاه ارتقاء یافته بود در هنگام حمله در حال کوچ به هند بود. شیخون شاه شجاع

۱. نسوی، نشر عرب صفحه ۷۵، نشر فارسی صفحه ۴۲.

۲. حافظ ابرو، صفحه ۴۱۱.

۳. جوینی، جلد دوم، صفحه ۲۰۹؛ نسوی، نشر فارسی صفحه ۹۶. مراجعه شود به رشیدالدین، جلد اول، صفحه ۳۹۷ که به نظر می‌رسد مطالب خویش را از جوینی گرفته. مستوفی صفحات ۴۹۵ - ۴۹۶ و میرخواند، جلد چهارم، صفحه ۴۱۲ که او هم از روی جوینی استنساخ کرده است.

۴. جوینی، جلد دوم، صفحه ۲۰۲؛ مستوفی، صفحه ۴۹۶ - ۴۹۵؛ نسوی (نشر فارسی صفحه ۹۸) روایت متفاوتی را نقل می‌کند و می‌نویسد که غیاث‌الدین پیرشاه در کرمان مستقر شد و در آنجا رو به ترقی گذاشت. روایت مشابه دیگری نیز توسط جوینی ذکر شده است، جلد اول، صفحه ۳۱۴. همچنین نگاه کنید به میرخواند، جلد چهارم، صفحه ۴۱۳.

۵. حافظ ابرو، صفحه ۴۱۱؛ منشی کرمانی، صفحه ۳۱.

که در دهم محرم سال ۶۲۱ / دوم فوریه ۱۲۲۴ میلادی صورت گرفت به شکست خود او انجامید و دستگیر شد^۱. براق حاجب، آعور را به زیر باروی گواشیر برد تا پسر او را، که در درون شهر پناه گرفته بود، وادار به تسلیم شهر نماید. پسر نپذیرفت و براق حاجب، آعور را اِعدام کرده و شهر را محاصره نمود^۲. در این میان شاهزاده سلطان جلال‌الدین که از هند می‌آمد، به گواشیر رسید و پسر آعور در اواخر جمادی‌الاول ۶۲۱ / ۹ - ۱۹ ژوئن ۱۲۲۴ میلادی از این امر برای جادادن خود در میان طرفداران او استفاده کرده و اُرک را که هنوز در دست داشت در اختیار سلطان جلال‌الدین گذاشت. جلال‌الدین که برای حفظ خود در کرمان در مقابل براق حاجب از نظر نظامی بیش از حد ضعیف بود، به توبه خود قدرت را به او تفویض کرده و خود به سوی عراق عجم می‌رفت^۳. پیش از حرکت، جلال‌الدین منشور حکومت طبرستان را به پسر آعور داد^۴.

به نظر نمی‌رسد که پسر آعور در طبرستان برای مدتی طولانی در مُسند قدرت مانده باشد زیرا اگر سخن حافظ ابرو را خوب درک کرده باشیم، براق حاجب در نیمه دوم سال ۶۲۱ قمری - نیمه دوم ۱۲۲۴ میلادی بر او تاخت. به هنگام این لشکرکشی به طرف خراسان، براق قراخطایی تا مسافت بسیار زیادی یعنی تا بسطام جلو رفت. به احتمال قریب به یقین، در میان قوای او، سپاه زوزنی نیز، که بدون تردید در موقع ورود به طبرستان به او ملحق شده بود، او را همراهی می‌کرده است. او قلعه بسطام را فتح کرده، موجب ویرانی‌های بیش از حدی در آن ناحیه شد و غنائم فراوانی جمع کرد. مَلِک جدید برای مدت دو سال سپاه زوزنی‌ها را حفظ کرد ولی در نهایت، حالت بدگمانی نسبت به ایشان بر او غالب شده و همه ایشان را قتل عام کرد^۵. این حادثه شاید در حدود نیمه اول سال

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. حافظ ابرو (صفحه ۴۱۱) تنها کسی است که ذکر تاریخ کرده است؛ همچنین نگاه کنید به منشی کرمانی، صفحه ۲۳؛ جوزجانی، جلد اول، صفحه ۳۱۵ و وزیر، جلد ۱، صفحات ۴۲۵ - ۴۲۶ (تاریخی که ذکر کرده به خودی خود اشتباه است و با تاریخ‌هایی که در صفحه ۴۲۹ همان کتاب داده شده در تضاد است که در آنجا مؤلف تشخیص نداده که هنوز هم با همان شجاع‌الدین سروکار دارد)؛ میرخواند، جلد چهارم، صفحه ۴۲۷.
۲. جوینی، جلد دوم، صفحات ۲۱۱ - ۲۱۲؛ مستوفی، صفحات ۵۲۹ - ۵۳۰.
۳. جوینی، جلد دوم، صفحات ۲۱۳، ۱۴۹ - ۱۵۰؛ حافظ ابرو (صفحات ۴۱۱ - ۴۱۳) تنها کسی است که تاریخ‌های دقیق ذکر می‌کند. منشی کرمانی (صفحات ۲۳ - ۲۴)، که بطور غیرقابل انکاری بر همان منابعی متکی است که حافظ ابرو استفاده می‌کند، تاریخ‌ها را از قلم می‌اندازد و در مجموع دقت و وسواس کمتری دارد. منبع مشترک بین دو مورخ، ناشناخته مانده است. روایت جوزجانی درباره این حوادث، بدون اینکه کاملاً غلط باشد، به نظر مشوش و مبهم می‌آید (جوزجانی، جلد اول، صفحات ۳۱ - ۳۱۵). همچنین نگاه کنید به مستوفی، صفحات ۴۹۸، ۵۲۹ - ۵۳۰؛ رشیدالدین که اشتهاً این حوادث را در سال ۶۲۰ جای می‌دهد (رشیدالدین، جلد اول، صفحات ۳۹۱ و ۳۹۸) و میرخواند، صفحات ۴۲۴ - ۴۲۵.
۴. حافظ ابرو، صفحه ۴۱۳.
۵. همان مأخذ قبلی.

۶۲۴ قمری / نیمه اول ۱۲۲۴ میلادی رخ داده باشد. در نهایت و در دیرترین حالات بُراق حاجب پسر آعوز را که هنگام تاخت و تاز به سوی خراسان دستگیر کرده بود، نیز در این موقع به قتل رساند ولی به احتمال بیشتر او این کار را بیش از دو سال قبل، هنگام فتح طبرستان به انجام رسانده بود.^۱ قراخطایی دیگر خرویشتن را جانشین ملک معظم شناخته بر تمام نواحی تحت فرمان او از جمله هرگز چنگ انداخته بود. از آنجا که جاه طلبی وجودش را می‌درید و رشته امور نیز اساساً در امپراطوری از پا در افتاده خوارزمشاهی از هم گسسته بود، او بر سر سودای سلطنت نیز افتاد. برای رسیدن به این آرزو در حدود اواخر ۶۲۴ قمری / اواخر ۱۲۲۶ میلادی فرستاده‌ای را نزد خلیفه گسیل داشت و درخواست کرد که به عنوان سلطان شناخته شود. خلیفه که ظاهراً از سقوط امپراطوری خوارزمشاهیان خوشنود شده بود، نیاز موالی جدید خود را برآورد. فرستاده خلیفه برای رساندن این خیر خوش به قراخطایی به کرمان گسیل شد و در ماه رجب سال ۶۲۶ قمری / ۲۶ مه - ۲۴ ژوئن ۱۲۲۹ میلادی از آنجا به بغداد مراجعت کرد.^۲ سال قبل، بُراق حاجب قراخطایی با به عهده گرفتن مسئولیت قتل شاهزاده غیاث‌الدین پیرشاه که خود او مرتکب شده بود، از سوی اکتای، جانشین چنگیزخان، نیز به عنوان «صاحب» کرمان شناخته شده بود.^۳ خواجه مکین‌الدین ضیاءالملک طالبی زوزنی، که از زمان ملک معظم وزیر کرمان بود، مقام و منصب خود را در تشکیلات جدید حفظ کرد.^۴

در زوزن، عین‌الملک، داماد ملک معظم است در دیرترین حالات در اواخر سال ۶۱۷ قمری / اوایل ۱۲۲۱ میلادی توانست خود را به قدرت برساند. او در «قلعه قاهره» که «آتش پاسبان از غایت بلندی آن، به شکل ستارگان در نظر می‌آید» و ملک معظم آن را در شمال شرقی شهر در درون حصار برپا کرده بود، مستقر بود. عین‌الملک، مثل بُراق حاجب و سایر ملک‌های دیگر جزو «امراء سنه سبع» (امیران سال‌های ۶۱۷) بوده است. نسوی می‌نویسد که به دنبال فروپاشی و انهدام حکومت در سال ۶۱۷ قمری / ۱۲۲۰ میلادی، امراء و اصحاب و متغلبان ولایات بسیار شده بودند و هر کس به هر بقعه امیر

۱. منشی کرمانی، صفحه ۲۴. مؤلف اشاره نمی‌کند که مرگ پسر آعوز در چه شرایط و موقعیتی صورت پذیرفته است. شاه شجاع‌الدین ابوالقاسم (ابوالقاسم آعوز) شاید پسر دیگری به نام ناصرالدین محمد شاه داشته است (مراجعه شود به مؤلف نامعلوم، تاریخ شاهی، به تصحیح م. ا. باستانی پاریزی، تهران، ۲۵۳۷ شاهنشاهی / ۱۹۷۸ میلادی، صفحه ۱۹۳).

۲. حافظ ابرو، صفحه ۴۱۳؛ منشی کرمانی، صفحه ۲۲؛ وزیر، جلد اول، صفحه ۲۲۴.

۳. منشی کرمانی، صفحه ۲۵؛ رشیدالدین، جلد اول، صفحه ۴۶۸؛ حافظ ابرو، صفحات ۴۱۳-۴۱۴.

۴. منشی کرمانی، صفحات ۲۴، ۳۵؛ حافظ ابرو، صفحه ۷۱۴.

گشته و ظرف آن عهد این جماعت را «امراء سنه سبع» نام کرده بودند.^۱ عین‌الدین، که توسط ساکنان زوزن، که از تهدید مغول وحشت زده بودند، یاری می‌شد، در حدود ۲۰ ذی‌الحجه سال ۶۱۷ قمری / ۲۰ فوریه ۱۲۲۱ میلادی، مانع پناهنده شدن شاهزاده جلال‌الدین به قلعه قاهره شد. جلال‌الدین که از جانب نیشابور آمده بود، از تاتارها می‌گریخت. عین‌الملک بخشی از خزائن را که توسط ملک معظم گردآوری شده بود به او داد و شاهزاده به طرف بُست، غزنین و قندهار روان شد.^۲ جلال‌الدین مسلماً ملک معظم را به خوبی می‌شناخته و به غلط چنین می‌اندیشیده که اقوام او امکاناتی را برای وی فراهم خواهند کرد و به او یاری خواهند رساند، از همانجاست که بیهوده به زوزن آمد. نمی‌دانیم که رابطه بین عین‌الملک و اَعَوْر (شاه شجاع‌الدین ابوالقاسم، ابوالقاسم اَعَوْر) از یک سو و از سوی دیگر رابطه عین‌الملک با پسر اَعَوْر چگونه بوده است. با این فرض که عین‌الملک قدرت خود را تا آمدن این پسر به طبرس در سال ۶۲۱ قمری / ۱۲۲۴ میلادی حفظ کرده بود. در مجموع پیوند خانوادگی عین‌الملک با ملک معظم می‌بایستی مانع ایجاد تفاهم با اَعَوْر شده باشد که به خانواده ملک خیانت کرد. بنابراین، عین‌الملک می‌توانسته با مشکلات کمتری به بُراق حاجب، هنگامی که این شخص در نیمه دوم سال ۶۲۱ قمری / نیمه دوم سال ۱۲۲۴ میلادی لشکرکشی خراسان خود را شروع کرد، یاری رساند. به هر حال، بزرگی و عظمت زوزن با از بین رفتن ملک معظم آن به پایان می‌رسد. ساختمان مسجد بزرگ نیز که او آغاز کرده بود متوقف شد. در طول دهه‌ها و قرن‌ها که در پی می‌آمد، مسجد جامع کم‌کم همچون شهری که زایش آن را دیده بود ویران و ویران‌تر شد. کسی دیگر در زوزن خانه نکرد و خاکستر فراموشی روی آن را گرفت.

نقل از: مجموعه مقالات کنگره تاریخ معنای و شهرسازی ایران، ارگ بم - کرمان، جلد سوم، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۵.

مآخذ

۱. ابن‌الانیر: ابن‌الانیر، الکامل فی التاریخ، مصحح C.J. Tornberg، جلد ۱۴، Leyde et Upsala، ۱۸۵۱ - ۷۶.
۲. ابوحامد کرمانی، عقد‌العلی للموقف الاعلی، موضح ع. م. عامری نائینی، چاپ دوم، تهران، ۱۵۳۶ شاهنشاهی / نسوی، نشر عرب صفحه ۶۳، نشر فارسی صفحات ۹۱ - ۹۲، همچنین نگاه کنید به حافظ ابرو، صفحات ۷۱۴ و ۷۳۹ - ۷۴۱.
۲. همان مآخذ قبلی؛ جوینی، جلد دوم، صفحات ۱۳۳ - ۱۳۵، حافظ ابرو، صفحه ۱۷۱۸، میرخواند نیز به این مطلب اشاره کرده است، جلد چهارم، صفحه ۴۱۸.

۱۹۷۷ میلادی.

۳. افضل کرمان : حمیدالدین احمد بن حامد کرمانی، افضل کرمان، المظاف الی بدایع، الازمان فی وقایع کرمان، مصحح ع. اقبال، تهران، ۱۳۳۱ شمسی / ۱۹۵۲ میلادی، صفحه ۴۷.
۴. بناکتی، تاریخ بناکتی، مصحح ج. شعار، تهران ۱۳۴۸ شمسی / ۱۹۶۹ میلادی.
۵. تاریخ سیستان، مؤلف نامعلوم، تاریخ سیستان، مصحح ملک الشعراء بهار، تهران، ۱۳۱۴ شمسی / ۱۹۳۵ میلادی.
۶. جوزجانی : جوزجانی، طبقات ناصری، مصحح ع. حبیبی، ۲ جلد، کابل، ۴۳ - ۱۳۴۲ شمسی / ۶۴ - ۱۹۶۳ میلادی.
۷. جوینی : جوینی، تاریخ جهانگشا، مصحح م. قزوینی، ۳ جلد، لندن، ۳۷ - ۱۹۱۲.
۸. حافظ ابرو : حافظ ابرو، جغرافیا، نسخه خطی مجموعه سابق والی‌های اردلان کردستان و A.L.M. Nicolas، مجموعه شخصی، پاریس، نسخه خطی صفحه‌گذاری شده و فاقد برگ‌شماری.
۹. رشیدالدین : رشیدالدین، جامع التواریخ، مصحح ب. کریمی، ۲ جلد، تهران، ۱۳۳۸ شمسی / ۱۹۵۹ میلادی.
۱۰. سعدی، کلیات، گلستان، مصحح م. ع. فروغی، تهران، ۱۳۳۴ شمسی / ۱۹۵۴ میلادی.
۱۱. عدل، ش. «یادداشتی بر مسجد و مدرسه زوزن»، اثر، شماره‌های ۱۶ - ۱۵، تابستان ۱۳۶۷ شمسی / ۱۹۸۹ میلادی، صفحات ۲۴۸ - ۲۳۱.
۱۲. کاشانی : ابوالقاسم کاشانی، زبدة التواریخ، نسخه خطی برگ‌شماری نشده، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۹۰۶۷.
۱۳. محمد بن ابراهیم : محمد بن ابراهیم، تاریخ کرمان، سلجوقیان و غزدر کرمان، مصحح م. ا. باستانی پاریزی، تهران، ۱۳۳۳ شمسی / ۱۹۶۴ میلادی.
۱۴. مکتوفی : مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، مصحح ع. ن. نوایی، تهران، ۱۳۳۹ شمسی / ۱۹۶۰ میلادی.
۱۵. منشی کرمانی : نصرالدین منشی کرمانی، سطر العلی اللحضرة العلیا، در تاریخ قراخانیان کرمان، مصحح ع. اقبال، تهران ۱۳۲۸ شمسی / ۱۹۴۹ میلادی.
۱۶. میرخواند : میرخواند، محمد بن سید برهان‌الدین، تاریخ روضة الصفا، از انتشارات نشر مرکزی، خیام و بیروز، تهران، ۳۹ - ۱۳۳۸ شمسی / ۶۰ - ۱۹۵۹ میلادی.
۱۷. مؤلف ناشناس، تاریخ شاهی، مصحح م. ا. باستانی پاریزی، تهران، ۲۵۲۷ شاهنشاهی / ۱۹۷۸ میلادی.
۱۸. مؤلف ناشناس، نگاه کنید به تاریخ سیستان.
۱۹. نسوی، اثر عرب یا اثر فارسی : محمد بن احمد نسوی خورندزی زیدری، سیرت جلال‌الدین، توضیح عربی توسط Houdas، پاریس چاپ دوم، مبنی بر چاپ اول توسط احمد حمدی، مصر، ۱۹۵۳، مترجم فارسی نامعلوم در قرن‌های هفتم و هشتم، مصحح م. مینوی، تهران، ۱۳۴۴ شمسی / ۱۹۶۵ میلادی.
۲۰. وزیر : علیخان وزیر، تاریخ کرمان، مصحح م. ا. باستانی پاریزی، ۲ جلد، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۴ شمسی / ۱۹۸۵ میلادی.
۲۱. وصال : تاریخ، چاپ سنگی، بمبئی، ۱۲۶۹ قمری / ۱۸۵۳ میلادی.

22. E. DIEZ, Churasanische Baudenkmäler, Berlin, 1918.

23. GODARD, A. "Khorasan", Athar-é Iran, vol. IV / 1, 1949, pp. 7-150.

24. HERAFELD, E., "Khorasan", Der Islam, vol. XI, 1921, pp. 107-174.

25. _____, "Reisebericht", ZDMG, Neue Folge Bd V. (Bd 80), 1926, pp. 225-284.

26. KAFESOGLU : I. Kafesoglu, Harazmşahlar devletti tarihi, Ankara, 1992.

27. SYKES, P. M., : A Fifth Journey in Persia", The Geographical Journal, vol. XXVIII, 1906, pp. 423-53, 560-92.
28. _____, : "Historical Notes on Khurasn", IRAS, 1910.
29. YATE, C. E. Khurasan and Sistan, Londres, 1900.
30. A. GABRIEL, Die Erforschung Persiens, Vienne, 1952.
31. _____, Marco Polo in Persien, Vienne, 1963.
32. ADAMEC, L. A. éd., Historical Gazetteer of Iran, vol. II, Graz, 1981.
33. BARTHOLD, W., Turkestan down to the Mongol invasion, Londres, 1928.
34. BLAIR, S. S., "The Madrasa at Zuzan : Islamic - Architecture in Eastern Iran on the Eve of The Mongol Invasion", Muqarnas, vol. 3, 1975, pp. 75-91.

منتشر شد :

بابل، ممفیس، تخت جمشید :

مضامین شرقی فرهنگ یونانی

والتر بورکرت

ترجمه پیمان متین و آذر بصیر

انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی

تهران - خیابان زرتشت غربی - شماره ۷۶ تلفن ۸۸۹۸۳۱۷۹

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

توجه! توجه!

نشانی جدید سایت مجله بخارا :

www.bukhara-magazine.com